

ریشه‌یابی برخی از حکایات کتاب احوال و اخبار برمکیان و رفع پاره‌ای از کاستیهای آن با تکیه بر منابع جنبی

سارا سعیدی*

چکیده

استفاده از منابع جنبی، علی‌الخصوص در تصحیح متون قدیمی تر که به دلیل دربرداشتن واژگان کهن، نحو خاص و جدید الاستنساخ بودن نسخ موجود و مانند اینها، بیشتر در معرض خطا و تغییر بوده‌اند امری ضروری است.

در متونی که از زبان دیگری ترجمه شده‌اند مهم‌ترین منبع جنبی اصل متن به زبان مبدأ است. این مقاله بر آن است در ضمن معرفی دو رساله به نام *احوال و اخبار برمکیان* که احتمالاً در قرن ششم توسط مترجم یا مترجمانی از عربی به فارسی ترجمه شده است، با مراجعه به اصل داستانها، ابهامات و لغزشهای متن را بررسی و تصحیح نماید.

کلیدواژه‌ها: احوال و اخبار برمکیان، برامکه، تصحیف، تصحیح، منابع جنبی، متون تاریخی.

تاریخ دریافت: ۹۳/۰۱/۱۸ تاریخ پذیرش: ۹۳/۰۶/۱۷

* دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی / Sarah. Saeidi65@gmail.com

مقدمه

در دهه حاضر با وجود پیشرفتهای بسیار در زمینه تصحیح متون، و در دسترس بودن منابع انتظار می‌رود آثار صحیح و یا حداقل کم غلط‌تری در دسترس قرار گیرد. در بسیاری از موارد مصححان و محققان با رجوع به منابع جنبی می‌توانند ابهامات و اشکالات متنی را که در دست ویرایش دارند، مرتفع سازند. در این میان، متونی قدیمی‌تر به دلیل دربرداشتن واژگان کهن، نحو خاص، فاصله زمانی زیاد بین تألیف و استنساخ اثر و مشکلاتی از این دست، بیشتر در معرض خطا و تغییر بوده‌اند و برای تصحیح این متون مصححان می‌بایست با دقت و حوصله بیشتری اقدام به تصحیح کنند. در تصحیح این متون استفاده از منابع جنبی اهمیت بیشتری پیدا می‌کند. در مورد آثاری کهنی که از زبان‌های دیگر ترجمه شده‌اند مراجعه به اصل داستانها در زبان مبدأ بسیاری از ابهامات متن را برای مصحح روشن، و او را در عرضه متنی پیراسته‌تر از خطاها کمک می‌کند.

از متونی که احتمالاً در قرن ششم از زبان عربی ترجمه شده است می‌توان به *اخبار و احوال برمکیان* اشاره کرد. این کتاب در بردارنده دو رساله در باب زندگی خاندان آل برمک است و توسط مترجم یا مترجمانی از داستانهای آل برمک — که عمدتاً در کتابهایی چون *الاعانی و الفرج بعد الشده* آمده است — ترجمه شده است. مترجم یا مترجمان کتاب بدون هیچ تغییر حکایات را از عربی به فارسی ترجمه کرده‌اند و در موارد بسیار زیادی حتی نحو عربی را در ترجمه نگه داشته‌اند. نقل حکایات خاندان برمکیان در زبان عربی و فارسی بسیار رایج بوده و در متون بسیاری نظیر *جوامع الحکایات*، *تاریخ طبری*، و آثار جاحظ می‌توان بطور پراکنده حکایات مربوط به این خاندان را یافت. به جز این دست کتابها آثاری هم هستند که اختصاصاً در موضوع حکایات و اخبار برمکیان به رشته تحریر درآمده‌اند، زیرا این خاندان در دستگاه خلفای عباسی قدرت و اعتباری داشتند و برافتادن آنها باعث تأثر زیادی در وابستگان و هوادارانشان شد:

در ۱۸۷ق/۸۰۳م، هارون امر به قتل جعفر و عده کثیری از خویشاوندان و بستگان و دست‌نشانندگان برمکیان داد. یحیی و فضل را نیز به حبس افکندند و پس از چند سال

تحمل شکنجه‌ها و زجرهای شرم‌آوری مردند و تمامی اموال آنها را تصاحب نمودند. سقوط برمکیان در تمام مشرق زمین، انعکاس عظیمی تولید کرد و سالیان دراز لیاقت و درایت خالد و هوشمندی و دوراندیشی یحیی و سخاوت و بزرگواری فضل و قدرت قلم و فصاحت بیان جعفر و علو طبع و جلالت قدر محمد و شجاعت و قدرت موسی در خاطره مردم باقی ماند (بووا ۱۳۵۲: ۴).

حکایات مربوط به این خاندان در قرون مختلف نوشته و ترجمه شد. با مقایسه ترجمه‌های مختلفی که از روایات برمکیان در دست است می‌توان این گونه برداشت کرد که مترجمان روایات واحدی را در اختیار داشته‌اند و آنچه سبب اختلاف این آثار می‌شود تفاوت سبک دوره‌هایی است که حکایات در آن ترجمه شده است و البته تفاوت سبک شخصی نویسندگان. برای نمونه حکایات تاریخ برمکه (مصحح عبدالعظیم قریب) — که به حدس مصحح در قرن چهارم و پنجم ترجمه شده است — نسبت به حکایات احوال و اخبار برمکیان که به تصریح کاتب در سال ۵۷۰ ترجمه شده است، مختصرتر و کوتاه‌تر است و استشهاد شعری ندارد؛ در حالی که در احوال و اخبار برمکیان به غیر از ابیات عربی که در اصل داستانها موجود بوده است ابیات فارسی نیز وجود دارد، اما این دو اثر در مقایسه با تاریخ برمکیان مصحح سید صادق سجادی که در قرن هشتم تألیف (یا ترجمه) شده است کوتاه‌ترند ولی شاخ و برگ داستانها در ویرایش سجادی بسیار بیشتر از دو اثر قبل است. نکته قابل ذکر دیگر این است که پایبندی به اصل عربی داستانها در دو متن نخستین بیشتر است، به حدی که ترجمه‌ها لفظ به لفظ با منبع عربی آنها قابل انطباق است ولی در داستانهای متن هشتم تحریفهای بسیاری وارد شده است.

هدف از این مقاله تطبیق و بررسی کتاب احوال و اخبار برمکیان — در بردارنده دو رساله در باب خاندان برمکی است — با این داستانها در منابع عربی و فارسی دیگر است. این کتاب را در سال ۱۳۹۰ میرهاشم محدث تصحیح و انتشارات بنیاد موقوفات محمود افشار منتشر کرده است. با اینکه اصل داستانها در متون عربی موجود بوده است، مصحح محترم — به رغم زحماتی که در تصحیح متن بر خود هموار کرده‌اند — حتی در مواردی که کلمه یا جمله مبهمی را در متن یافته به اصل

داستانها رجوع نکرده است و برای یافتن اعلامی که در متن آمده، کمترین بررسی‌ای انجام نداده است؛ به طوری که اگر از اسامی بسیار معروف نظیر هارون الرشید و جعفر برمکی و امثال اینها بگذریم، تقریباً هیچ اسم خاصی در متن به درستی ثبت نشده است. نگارنده در مقاله‌ای دیگر به اغلاطی که بدون نیاز به اصل داستانها قابل اصلاح بوده اشاره کرده است، در مقاله حاضر با یافتن اصل داستانها و مقایسه آن با متن مورد بررسی، مواردی را که به خطا در متن وارد شده، ارزیابی و تصحیح کرده است.

۱.

اسحاق موصلی گوید روزی قصیده‌ای که ابوالجحفی در حق فضل گفته بود بر فضل خواندم... (حوال و اخبار برمکیان، ۱۳۹۰: ۲۱۷).

موضوع داستان این است که اسحاق موصلی قصیده‌ای را که برای فضل بن یحیی سروده شده بوده است برای او می‌خواند و فضل می‌گوید که بهای این شعر را کامل به صاحب آن نداده‌ام و می‌بایست به جای سی هزار درم سی هزار دینار به صاحب شعر می‌بخشیدم. اصل این داستان در الاغانی آمده است (نک: ابوالفرج اصفهانی ۱۴۱۵، ۳۲: ۱۸). نام شاعری هم که شعر او خوانده شده است أبی الحجناء است که در متن به اشتباه ابوالجحفی آمده است: «أنشدت الفضل بن یحیی قول أبی الحجناء...» (همانجا).

۲.

«گویند رشید در آخر روزگار خویش بسیار گفتی که ما را بر ناصحان و کافیان ما حمل کردند... ابوعلی فراری که مردی ادیب و فصیح بود... گفت: رشید در آن وقت به این بیت تمثل کردی. شعر:

اقلوا علیهم لا ابا لأبیکم من اللوم أو سدوا لمکان الذی سدوا»

(حوال و اخبار برمکیان ۱۳۹۰: ۱۲۲)

نام این شاعر علی فریه است که نام و این بیت او در الاغانی آمده است (نک:

ابولفرج اصفهانی ۱۴۱۵: ۴۵۲/۲). در متن به اشتباه نام او علی فراری ثبت شده است.

۳.

«پنداری عرند مرکلانی در این بیت وصف حال ایشان می‌کند، شعر:
من تلق منهم تقل لاقیت سیدهم مثل النجوم التی یسری بهالسانی»
(احوال و اخبار برمکیان، ۱۳۹۰: ۱۴۱)

جمله بالا بخشی از مقدمه مترجم احوال برمکیان است. نام این شاعر عرندس الکلابی است. اشعار بسیاری از این شاعر در متون ادبی عرب مورد استشهاد قرار گرفته است. برای نمونه (نک: جاحظ ۱۴۲۴: ۳۳/۲).

۴.

«مسرور کبیر خادم رشید حکایت کند که مأمون چون به بغداد آمد روزی مرا بخواند و گفت: اصحاب اخیار چندبار با من گفتند که هروقت پیرمردی به خرابه‌های برمک آید و ساعتی نیک بگرید و زاری کند. . . چون خواهد که بازگردد او را بگیرید و پیش من آورید. . . شیخ برفت و من با او برفتم تا به فرصه الفیل به دکانی رسیدیم. . . شیخ بی هیبت وحشت گفت: . . . برامکه را نزدیک من ایادی نیکو و تازه است اگر امیر المؤمنین دستوری دهد از آن جمله یکی بگویم: . . . یس یحیی روی به زریفی قاضی کرد و گفت دختر مرا عایشه به ابن عم من ده زریفی خطبه‌ای بخواند و نکاح بیست و نثارها از بارهای مشک و بندقه‌های عنبر و بمثالها ند روان شد و مردمان در چیدن افتادند...»
(احوال و اخبار برمکیان ۱۳۹۰: ۱۵۹ تا ۱۶۱)

جملات زیر بخشهایی از حکایت نسبتاً بلندی است که اصل آن با کمترین اختلافی در کتاب الفرج بعدالشد آمده است (نک: تنوخی ۱۹۷۵: ۱۶۶/۳) و دهستانی ۱۳۶۳: ۷۷۱/۲-۷۸۱). موضوع داستان نیز احوال پیرمردی است که هرروز بر خرابه‌های آل برمک زاری می‌کرده است و مأمون به جست‌وجوی او افرادی را می‌فرستد و او در جواب مأمون که چرا با چنین کاری انجام می‌دهد از ایادی و نیکیهای خاندان برمک نسبت به خود نقل می‌کند. با جست‌وجوهای نگارنده مشخص شد محلی به نام فرصه الفیل وجود ندارد و این نام همان طور که در الفرج بعدالشد آمده است فرصه الفیل است:

«فقام، و سار، و نحن معه، حتی أتى بعض دكاكين العلافین، بفرصه الفیل» (تنوخی ۱۹۷۵: ۱۶۷/۳).

ضمناً نام این مکان در ترجمه دهستانی اصلاً ذکر نشده است. به علاوه، فردی به نام زریقی قاضی شناخته شده نیست و باید زریقی قاضی باشد: و أقبل يحيى على الزريقي القاضي، و قال: زوج ابن أخي هذا، بابتی عائشة علی صدق قدره مائة ألف درهم (همو: ۱۶۹).

نام قاضی زریقی در یکی از نسخه بدل‌های ترجمه فارسی دهستانی موجود بوده است که مصحح آن را به حاشیه برده است (نک دهستانی ۱۳۶۳: ۷۷۵/۲، حاشیه شماره ۱۸).

«بمثالها» نیز معنای روشنی ندارد، هیچ نوع علامت سوالی هم در کنار آن در متن دیده نمی‌شود ولی در متن عربی به شکل تماثل دیده می‌شود: «و أخذنا التناز من فتات المسك، و بنادق العنبر و تماثل الند الصغار، و السقط الناس، و التقطت» (توخی ۳: ۱۹۷۵/۱۶۹-۱۷۰).

و در ترجمه فارسی آن هم اینگونه آمده است: «... و از جوانب نثار آغاز کردند نافه‌های مشک و گویهای عنبر اشهب و صورت‌هایی از چوب عود خام ساخته، مردم برمی‌چیدند...» (دهستانی ۱۳۶۳: ۷۷۵/۲).

بنابراین، شاید بتوان با اطمینان گفت که واژه مورد نظر تمثالها بوده است که در متن به اشتباه بمثالها ثبت شده است.

۵.

«چون برامکه به رقه رسیدند در دیر قاسم که پیوسته یحیی و جعفر در ایام وزارت آنجا نزول کردند فرو آمدند...» (حوال و اخبار برمکیان، ۱۳۹۰: ۱۱۵).

دیری به نام دیر قاسم اصلاً نمی‌شناسیم، اما دیری که خاندان برمکی در آن ساکن بودند، دیر قائم نام دارد. این داستان که ماجرای محبوس شدن خاندان برمک است در تاریخ طبری آمده است:

«وقتی به رقه رسید بگفت تا انس بن ابی‌شیخ را بکشند که ابراهیم بن عثمان بن نهیک او را کشت، پس از آن آویخته شد. یحیی بن — خالد با فضل بن محمد در دیر قائم به زندان شدند و از جانب مسرور خادم و هرثمه بن — اعین محافظانی بر آنها گماشته شد و میان

آنها و تنی چند از خادمانشان و آنچه مورد حاجتشان بود تفرقه نیاوردند. زییده دختر منیر، مادر فضل، و داننیر کنیز یحیی و تنی چند از خادمان و کنیزانشان را به نزد آنها جای دادند و کارشان همچنان آسان بود تا وقتی که رشید بر عبدالملک بن صالح خشم آورد و با آنها نیز سخت گرفت و عبد الملک و برمکیان از نو متهم شدند و به تنگنا افتادند.» (طبری ۱۳۷۵: ۵۳۱۱/۱۲).

۶.

«عبدالملک بن قریب الاصمعی گفت: وقتی ملازم درگاه رشید بودم ... و به روز آنجا مقیم می‌بودم و به شب با پاسبانان مسافرت می‌کردم ... پس هارون الرشید به من نگرست و گفت: از شعر علی بن رفاع چیزی دانی؟ گفتم بیشتری. گفت: این قصیده بخوان، مصراع: بانث سعاد و اخلف میعادها ...» (احوال و اخبار برمکیان ۱۳۹۰: ۶۹)

پرسش این است که کسی که بر در سرای هارون الرشید ملازم است و روزها آنجا به سر می‌برد، شب‌ها چگونه با پاسبانها مسافرت می‌کند؟ و اصلاً مسافرت چه ارتباطی با شغل پاسبانان دارد؟ این گونه اشتباهات ساده حتی با حدس زدن هم قابل رفع است، این داستان در باب اصمعی — راوی شعر — است که ملازم درگاه هارون الرشید بوده است و در فقر و فاقه به سر می‌برده است تا اینکه به مجلس هارون الرشید و جعفر برمکی راه می‌یابد و جعفر برمکی و هارون الرشید تیزخاطری او را می‌آزمایند و راوی شعر توانگر می‌شود. اصل این داستان در کتاب الفرج بعدالشدیه آمده است:

«لزمت باب الرشید، فکنت أقیم علیه طول نهاری، و أبيت باللیل مع الحراس أسامرهم، و أتوقع طالع سعد» (توخی ۱۹۷۵: ۳/۳۰۲).

که کاملاً مشخص است به مسامرت در شب با پاسبانان اشاره دارد. و اصلاً اصمعی یکی از ندیمان هارون بوده و شهرت او به حدی بوده است که احتیاجی به معرفی نداشته باشد (نک: دهخدا ۱۳۷۷: ذیل «اصمعی») و شغل ندیم یکی هم مسامرت است، یعنی قصه گفتن به شب و این معنی در ترجمه فارسی فرج بعدالشدیه هم ذکر شده است: «چون دولت آن عتبه را مجاور گشتم، روزها در محادثت دربانان به شب می‌رسانیدم و شب‌ها به مسامره پاسبانان به روز می‌آوردم» (دهستانی ۱۳۶۳: ۲/۸۳۹).

نام شاعری که بیتی از او نقل شد، در متن علی بن رفاع آمده که نادرست است. نام این شاعر عدی بن الرقاق است: ثم التفت الی الرشید، فقال: أرویت لعدی بن الرقاق شیئا؟ قلت: الأکثر، قال: أنشدنی قوله: بانت سعاد و أخلفت میعادها ... (تنوخی ۱۹۷۵: ۳/۳۰۴).

ضمناً در متن فارسی نام این شاعر عدی بن زراع ذکر شده است ولی در حاشیه ذکر شده که این نام در متن چاپی کتاب «رقاع» آمده است (نک: دهستانی ۱۳۶۳: ۲/۸۴۱، حاشیه شماره ۲۰).

.۷

مدوک بن یزید از فلیح عورا روایت کند که یحیی بن خالد مرا و حکم وادی و اسماعیل بن جامع بخواند. ابن جامع با ما است مرا معاون باش تا او را بشکنم (حوال و اخبار برمکیان، ۱۳۹۰: ۱۸۴).

موضوع این داستان چنین است که عده‌ای از مغنیان در حضور یحیی بن خالد هر یک غنایی را آغاز می‌کنند و صله‌ای می‌گیرند. این داستان در الأغانی به طور کامل و بی هیچ اختلافی با متن حاضر آمده است (نک: ابوالفرج اصفهانی ۱۴۱۵: ۴/۵۰۴). نام راوی داستان نه مدوک بن یزید بلکه «مدرکه ابن یزید» است:

حدّثنا مدرکه بن یزید قال: قال لی فلیح بن أبی العوراء: بعث یحیی بن خالد الیّ و الی حکم الوادیّ و الی ابن جامع، فأتیناه. فقلت لحکم: ان قعد ابن جامع معنا فعاونی علیه لنکسرہ (همانجا).

.۸

معید صغیر حکایت کرد و گفت: من خدمت برامکه کردمی و پیوسته با ایشان بودمی (حوال و اخبار برمکیان، ۱۳۹۰: ۵۹).

اصل این داستان در الأغانی آمده، و نام فرد مور نظر معبد صغیر است (نک: ابوالفرج اصفهانی، ۱۴۱۵: ۱۴/۳۳۰). نگارنده در جایی دیگر اصل داستان عربی را به همراه معرفی معبد صغیر آورده است (نک: سعیدی ۱۳۹۴: ۱۷۱).

.۹

حسن بن سلیمان اللطفی روزی فضل بن یحیی و جعفر را به مهمانی خواند و ایشان او را

اجابت کردند و حسن چند کس از مغنیان که ابوصدقه از جمله ایشان بود حاضر کرد و ابوصدقه را گفت: تو مرد مبرمی و به بسیاری سؤال مردمان را صداع دهی ... و چند صوت از غنای ابن سریج و معبد و ابن محرز و غیر ایشان بر او اقتراح می‌کردند ... (احوال و اخبار برمکیان، ۱۳۹۰: ۷۴).

اصل این داستان در الأغانی آمده است:

سأل الحسن بن سليمان أخو عبید الله بن سليمان الطفیلیّ الفضل و جعفر ابنی یحیی أن یقیما عنده یوما، فأجاباه، فواعد عدة من المغنین، فیهم أبو صدقة المدنی، فقال لأبی صدقة: انک تبرم بکثره السؤال: فصادرنی [علی شیء أدفعه الیک و لا تسأل شیئا غیره، فصادره علی شیء أعطاه اياه. فلما جلسوا و غنّوا أعجبوا بغناء أبی صدقة، و اقترحوا علیه أصواتا من غناء ابن سریج و معبد و ابن محرز و غیرهم (نک: ابوالفرج اصفهانی، ۱۴۱۵: ۱۹/۱۹۳).

نام راوی داستان که در اینجا حسن بن سلیمان اللطیفی آمده است در اصل داستان الحسن بن سلیمان أخو عبید الله بن سلیمان الطفیلی است. چنانکه پیداست نام راوی از طفیلی به اللطیفی بدل شده. به علاوه، نام موسیقی دان معروف ابن سریج نیز در این متن به ابن سریج بدل شده است. ابن سریج یکی از معروف‌ترین مغنیان قرن اول و اوایل قرن دوم هجری عرب بوده است چنانکه ابن ندیم از کتابی با عنوان «کتاب اخبار معبد و ابن سریج و اغانیهما» یاد می‌کند (ابن ندیم، [بی‌تا]: ۱۵۸). موضوع داستان زیاده‌خواهی‌های ابوصدقه مغنی دربار است که روزی او و چند تن از مغنیان به مهمانی جعفر برمکی دعوت می‌شوند. پیش از مهمانی فرد دعوت‌کننده با ابوصدقه عهد می‌کند که چیزی بگیرد و در مهمانی از کسی طلبی نکند ولی ابوصدقه بر عهد خویش وفا نمی‌کند.

۱۰.

به حیات تو ای امیرالمؤمنین سوگند خوردم که فرش سرای او بدهم، اما او را یا امیرالمؤمنین بفریفته‌ام و مستی نکرده که چه فرش (احوال و اخبار برمکیان، ۱۳۹۰: ۷۳).

این داستان درباره ابوصدقه از مغنیان دربار عباسیان است. و موضوعش این است که در مجلسی جعفر بن یحیی به ابوصدقه وعده می‌دهد که فرشی به او بدهد

ولی برای مزاح نوع فرش را مشخص نمی‌کند و در هنگام عمل به وعده به او می‌گوید بین حصیر و بوریا یک نوع را انتخاب کن.

ضمناً تا جایی که نگارنده جست‌وجو کرده است فعل مستی کردن به معنای تعیین نوع و مشخص کردن در هیچ متنی یافت نشد. اصل این داستان در الأغانی آمده است و هیچ اختلافی با متن مورد بررسی ما ندارد بطوری که حکایت پیش روی ما ترجمه تحت‌اللفظی از کتاب الأغانی است:

حتى حلفت له بحياتك يا أمير المؤمنين أني أفرش له داره، و خدعته فلم أسم له ما أفرشها (ابوالفرج اصفهانی، ۱۴۱۵: ۱۹ / ۱۹۷).

در ادامه نیز هارون الرشید به ابوصدقه می‌گوید:

«فقال له: أخطأت يا أبا صدقة، إذ لم تسم النوع» (همانجا).

که در متن ما بدین صورت ترجمه شده است:

رشید گفت: یا اباصدقه! خطا کردی که نام فرش نبردی (احوال و اخبار برمکیان، ۱۳۹۰: ۷۳).

چنانچه ملاحظه می‌شود فعل مستی نکردن در ترجمه لم اسم آمده است حدس ما بر این است که فعل مستی کردن دگرگون شده مسمی نکردن است.

۱۱.

نحاس او را گفت: کنیزک حاضر کن که مشتری حاضر آمده است. جوان در رفت و کنیزکی بیرون آمد هم به آن پیراهن که جوان پوشیده بود... کنیزک برخاست و با آن پیراهن پسر (?) در می‌آمد تا در خانه رفت... (همان: ۶۳ و ۶۴)

موضوع این حکایت شرح حال جوانی است که به سبب فقر و درویشی تصمیم می‌گیرد کنیزی را که دل در گرو او داشته است بفروشد از قضا جعفر بن یحیی برمکی تصمیم به خرید کنیزک می‌گیرد ولی عشق میان کنیزک و جوان مانع این کار می‌شود و در همان موقع جوان کنیزک را آزاد می‌کند و به نکاح خویش در می‌آورد. در این داستان دوبار گفته می‌شود که جوان و کنیزک تنها یک لباس داشتند که گاه جوان آنرا می‌پوشید و گاهی کنیزک (نک: همان: ۶۳ و ۶۵). مصحح بعد از پیراهن پسر

علامت تعجب گذاشته است. اصل این داستان در کتاب *الفرج بعد الشده* آمده است: فدخل البيت، و اذا الجارية قد خرجت في القميص الغليظ الذي كان على الفتى بعينه ... و قامت الجارية تتعثر في أذيالها، حتى دخلت البيت ... (تنوخی ۱۹۷۵: ۳۳۲/۴).

چنانچه ملاحظه می‌شود با پیراهن پسر درآمد در ترجمه *تتعثر في أذيالها* آمده است. نکته جالب توجه این است که معنی *تعثر* در کتاب المصادر «به سر درآمدن» ذکر شده است (نک: زوزنی، ۱۳۷۴: ۷۹۸). با توجه به توضیحات بالا، این جمله بدین صورت صحیح است: کنیزک برخاست و برفت و با آن پیراهن، به سر در می‌آمد.

۱۲.

ابو یعقوب خزاعی گفت جعفر بن یحیی روزی به حاجتی برنشست که راه او بر در سرای اصمعی بود ... اصمعی بر مصلاهی کهنه پوسیده‌ای نشسته و بر دکانی بی‌ریشه پوشیده ... والله که اگر من دانستمی که نیکویی به جای کنند به فعل پوشیده دارد با آن اعتداد نکردمی که او آن را به قول نشر کند ... خدا یار نصیب باد آنجا که گوید، شعر: فعاوجوا فأتوا بالذی انت اهلہ ولو سکتوا انت علیک الحقایب
تو می‌دانی که ناموس ثاروکر مدح او بیش می‌کند از آنک زهیر بن سلمی آن سنان یر حادثه راست کرده است زیرا که شاعر وقتی راست گوید و وقتی دروغ، و روشنی مراتب الا راست نگوید و من پس از این به جای این مرد هرگز نکویی نکنم (احوال و اخبار برمکیان، ۱۳۹۰: ۸۴).

موضوع این حکایت این است که روزی جعفر بن یحیی در مسیر خود از خانه اصمعی می‌گذرد و او را در سرایی می‌بیند که نشانگر فقر است و خود نیز جامه‌ای مندرس پوشیده است. و هرچه اصمعی بذله‌گویی می‌کند جعفر نمی‌خندد و دیناری به او نمی‌بخشد و می‌گوید وقتی فردی با ظاهر فقیرانه مدح توانگری و بخشندگی مخدومی را بکند این مدح سودی نمی‌بخشد زیرا حال و وضع او چیز دیگری را اثبات می‌کند. اصل این داستان در کتاب *البخلای جاحظ* آمده است. این نکته جالب توجه است که در ابتدای حکایت تصریح شده است که: جاحظ در کتاب *البخلای* گوید ... (همانجا)

با وجود این، بدون مراجعه به اصل حکایت، این بخش از ماجرا در متن به غایت

مبهم و مغشوش است، آن قدر مبهم که امکان فهم آن برای خواننده نیست. برای رفع ابهامات و اشکالات متن قسمت‌هایی از داستان را که در بالا نقل شد از کتاب *البخلاء* می‌آوریم:

زعم أبو يعقوب الخريمي أن جعفر بن يحيى أراد يوماً حاجةً كان طريقه إليها على باب الأعمى ... رآه على مصلى بال، و عليه برّكان أجرد ... الله لو علمت أنه يكتّم المعروف بالفعل، لما احتفلت بنشره له باللسان ... لله در نصيب حيث يقول:
فجاجوا فأتوا بالذي أنت أهله ولو سكتوا أتت عليك الحقائق
أعلمت أن ناووس أبرويز امدح له من شعر زهير لآل سنان بن أبي حارثة؛ لأن الشاعر يكذب و يصدق، و بنیان المراتب لا يكذب مرة و يصدق مرة. فلست بعائد الي هذا بمعروف (جاحظ ۱۹۸۸: ۲۶۵ و ۲۶۶).

نکته اول این است که نام راوی ابويعقوب خريمي است که به اشتباه ابويعقوب خزاعي ثبت شده است. در نسخه نیز نام راوی به همین شکل آمده است. کلمه دیگری که در نسخه به اشتباه ثبت شده و باعث بی‌معنا شدن جمله گردیده است واژه برّکان یا برنکان است که تبدیل به بردکان شده است: برگان؛ برنکان؛ برگانی؛ برنکانی؛ این کلمات معرف نوعی پارچه خشن مخلوط از پشم و موی بز هستند. . . نیز به معنای ردایی هستند که از این پارچه دوخته شده است مع‌ذلک در زمان‌های تازه‌تر کلمه برگان در معنای ردایی که از پارچه‌های لطیف‌تر و گران‌بهار دوخته شده باشد نیز بکار رفته است (دزی، ۱۳۴۵: ۶۶).

اشکال سوم واژه ناموس است؛ این واژه تصحیفی است از واژه ناووس به معنای «گورستان مجوس» (همو، ذیل ناووس) در پاورقی کتاب *البخلاء* نیز این واژه قبر معنی شده است (نک: جاحظ، ۱۹۸۸: ۲۶۶). واژه ثاروکر نیز که در نسخه به گونه‌ای مبهم نگاشته شده است - گویا ناسخ بدون آنکه معنای کلمه را بفهمد، شکل مکتوب آن را نقاشی کرده است - تصحیفی است از واژه ابرویز (= خسرورپرویز). اشکال چهارم اینکه آل سنان بن ابی حارثه در متن تبدیل به یک جمله شده است. در نسخه نیز این اسم دگرگون شده است ولی نه به اندازه‌ای که مصحح آنرا تغییر داده است. در نسخه مورد استفاده مصحح این بخش چنین آمده:

«تو میدانی که ناموس ناروگر (?) مدح او بیش می‌کند از آنکه زهیر بن سلمی آن سنان بر حادثه را کرده است»

در جمله «زهیر بن سلمی آن سنان بر حارثه راست کرده است» (احوال و اخبار برمکیان، ۱۳۹۰: ۸۴) واژه راست را مصحح خود به متن افزوده و توضیح نداده است که این واژه در نسخه نبوده است. از مقایسه متن عربی و ترجمه فارسی آن در نسخه مشخص می‌شود که این جمله بدین صورت بوده است:

تو می‌دانی که ناووس ابرویز مدح او بیش می‌کند از آنکه زهیر بن سلمی آل سنان بن ابی حارثه را [مدح] می‌کند. معنی جمله نیز چنین است که گور با شکوه خسرو پرویز گویای عظمت اوست و شکوه آن بیشتر مدح پرویز را می‌گوید از اشعار زهیر بن سلمی که آل سنان بن ابی حارثه را مدح کرده است.

نکته آخر این است که نصیب نام شاعری است:

«عبدالله بن ابی فروة أول من نوه باسم نصيب و وصله بعد العزيز بن مروان» (ابوالفرج اصفهانی ۱۴۱۵: ۲۶۲/۱).

نام این شاعر در *لغتنامه دهخدا* نیز آمده است: «... از شعرای فعل عرب است. . وفات نصیب به سال ۱۰۸ یا ۱۱۳ و به گفته بعضی به سال ۱۱۱ ق اتفاق افتاد...» (دهخدا ۱۳۷۳: ذیل «نصیب») مسلماً نام این شاعر می‌بایست در اعلام کتاب می‌آمد که متأسفانه نیامده است.

۱۳.

و هیچ در وهم نیامد که بفروشد الا دستاری طبری که وقتی یکی از رازیان مرا هدیه آورده بود. . . چون به قنطرة برادران رسیدم رسول یزید احوال مرا پیش آمد و گفت به طلب تو می‌آیم، و مرا به سرای یزید برد. . . بفرمود تا حمید و کاهر را که دو بازرگان معروف بودند و غله خریدندی و فروختندی — بیاوردند ... (احوال و اخبار برمکیان، ۱۳۹۰: ۱۷۸-۱۷۹)

این حکایت نسبتاً بلند که اصل آن در کتاب *الفرج بعد الشده* آمده است در متن *احوال و اخبار برمکیان* با حکایت قبل از آن خلط شده است. بخشی از انتهای

حکایت قبل این داستان که راجع به ادیبی است که گرفتار فقر شده است و چند خط از اول این داستان از نسخه افتادگی دارد. مصحح صرفاً به این دلیل که دو حکایت به فقر مرتبط است آن دو را یکی دانسته است و در پاورقی فقط به افتادگی نسخه اشاره کرده است و نشان این که مصحح هر دو حکایت را یکی دانسته است این است که شماره حکایت قبلی چهارده است و شماره حکایت بعد از حکایت مورد بحث ما پانزده است، مسلماً مصحح هر دو حکایت را حکایت پانزدهم انگاشته است (نک: همان ۱۷۶ و ۱۸۴). و ما قسمت افتاده این داستان را از ترجمه الفرج بعدالشدّه نقل می‌کنیم تا کل داستان مشخص شود:

محمد بن عبدوس در کتاب تاریخ وزرا آورده است که یحیی بن خاقان گفت: یک روز به نزدیک خالد البرامکی رفتم و پسر او فضل پیشش نشست، و هم در آن ساعت احمد بن یزید که به ابن ابی خالد معروف بود درآمد و سلام کرد و بازگشت، یحیی بن خالد فضل را گفت: از این مرد و پدر او حکایتی دارم چون از شغلی که در آنیم فارغ شویم مرا با یاد ده تا با تو تقریر کنم. فضل بعد از اتمام آن شغل او را با یاد داد. یحیی گفت: در روزگار خلافت امیرالمومنین من و پدر او مدت‌ها از اشغال عاطل بودیم و محن و نوائب متوالی و متواتر گشت و فقر و احتیاج به حدی رسید که به قوت ما لابد فروماندیم یک روز جامه پیوشیدم و خواستم برنشینم، والده فرزندانم گفت: ... (دهستانی، ۱۳۶۳: ۸۱۵/۲).

داستان تقریباً از اینجا به بعد در احوال و اخبار برمکیان گزارش شده است، از همین چند خط مشخص شد که ابتدای این حکایت چگونه است. نکته دوم این که این حکایت در کتاب تاریخ وزرا جهشیاری آمده است.

در الفرج بعدالشدّه قسمتی از داستان آمده است:

فلم يقع الّا علی منديل طبری، کان بعض البزازین أهده الی ... (تسوخی، ۱۹۷۵: ۳/۲۴۳-۲۴۵).

عجیب آن که در متن ترجمه الفرج بعدالشدّه چنین آمده است:

«الا آنکه دوستی از اهل ری مرا ایزاری طبری به تحفه آورده بود. . .» (دهستانی، ۱۳۶۳: ۸۱۵/۲).

و در کتاب *الوزرا* جهشیاری چنین آمده است:

«فلم يقع الا علی مندیل طبری، کان بعض الداریین أهده لی» (جهشیاری، ۱۴۰۸: ۱۱۸).

چنانکه مشخص است کلمه رازیان در هر دو متن ترجمه فارسی به شهر ری اشاره دارد و احتمالاً صورت صحیح این کلمه همان رازی بوده باشد که در دو متن عربی تصحیف شده است.

مورد بعدی قنطره برادران در متن فارسی است که در حکایت تنوخی چنین آمده است:

فلما صرت الی قنطرة البردان، لقینی رسول أبی خالد یطلبنی، فدخلت داره ... أمر باحضار حمید، و داهر، تاجرین کانا یبیعان الطعام (تنوخی، ۱۹۷۵: ۳/ ۲۴۳-۲۴۵).

چنان که مشخص است قنطره بردان در ترجمه به قنطره برادران تبدیل شده است. به نام قنطره بردان در جای دیگر همین متن نیز اشاره شده است:

ایشان را به قنطره بردان در برابر خرمانان سرایی بخزند (احوال و اخبار برمکیان، ۱۳۹۰: ۱۲۰).

ضمناً در متن جهشیاری نیز این کلمه به صورت صحیح قنطره البردان ضبط شده است. نام داهر نیز در متن مورد بررسی ما به کاهر مصحف گشته است. ۱۴.

رقعه‌ای به خط خویش بنوشت که احمد به جای نیاورد که چنست و یک نیمه در زیر مصلی بنهاد و دیگر نیمه در پیچید و مهر کرد. . . باید که تو نزدیک آن جوان روی و این نیم رقعه به او رسانی... پس نیمه رقعه نگاه داشت و روزگاری بر این بگذشت. . . طاهر نامه‌ای بر... طبقی کاغذی به خط فضل بن سهل پیش من انداخت (احوال و اخبار برمکیان، ۱۳۹۰: ۱۸۰ و ۱۸۱).

مصحح بعد از «بر» سه نقطه گذاشته است و در پاورقی توضیح داده است که کلمه را نتوانسته است بخواند (نک همان، ۱۸۱). این قسمت ادامه حکایت بلندی است که به قسمتی از آن در نکته شماره ۱۳ اشاره شد. کلمه مذکور در نسخه با قدری دقت، قابل خواندن است. واژه ناخوانا نیمه است. هرچند تکرار نیمه رقعه کاملاً

تأییدکننده حدس ماست، برای تأیید درستی واژه نیمه بخشی از متن را از کتاب *الفرج بعد الشده* نقل می‌کنیم:

و کتب رقعه، بخط لا أعرفه، ثم أتربها، ثم قطعها نصفين، فجعل أحدهما تحت مصلاه، و دفع الي الآخر ... فادفع اليه هذا النصف من الرقعه ... فألقى الي كتابا في نصف قرطاس، بخط الفضل بن سهل ... (تنوخی، ۱۹۷۵: ۳/۲۴۹ و ۲۵۱).

چنانچه اشاره شد واژه ناخوانای متن «نیمه» بوده است که معادل نصف در متن عربی است و در ترجمه فارسی نیز همین گونه وارد شده است:

«حالی نامه‌ای بر نیم کاغذ نبشته پیش من انداخت به خط فضل بن سهل ...» (دهستانی، ۱۳۶۳: ۲/۸۲۱).

واژه طبقی نیز به اشتباه کاتب وارد متن شده است و دگرگون شده رقعه است که در سرتاسر حکایت بارها بدان اشاره شده است.
۱۵.

«یا امیرالمؤمنین! این ابن احمد بن ابی خالد است، این که نامه‌های او از بغداد در فلان وقت به ذکر اخبار سمدوع یعنی محمد بن امین به ما می‌رسیدی ...» (احوال و اخبار برمکیان، ۱۳۹۰: ۱۸۲).

این بخش نیز ادامه حکایت نکته ۱۳ و ۱۴ است. پرسش این است که چگونه واژه مجموع سمدوع — که در فارسی و عربی بی‌معنی و بی‌سابقه است — در متن باقی مانده است. جالب آن که این واژه در مقدمه کتاب — که مصحح آنرا از توضیحات دارنده نسخه نقل کرده است — جزو اصطلاحات و لغات نادر کتاب معرفی شده است (نک همان: ۱۲) و در فهرست لغات و ترکیب‌بندی متن نیز آمده است (نک همان: ۲۵۷). برای مشخص شدن صورت درست واژه، این بخش را از اصل داستان نقل می‌کنیم:

یا امیر المؤمنین، هذا أحمد بن أبي خالد، كانت كتبه ترد علينا من مدينة السلام بأخبار المخلوع، في وقت كذا، و في وقت كذا (تنوخی ۱۹۷۵: ۳/۲۵۳).

و در ترجمه فارسی نیز چنین است:

یا امیرالمؤمنین ابن احمد بن ابی خالد الکاتب است که در روزگار مخلوع یعنی محمد امین نامه‌های او از بغداد به ما می‌رسید (دهستانی ۱۳۶۳: ۸۲۳/۲).

و در این مکان مشخص است که منظور از مخلوع، امین، برادر مأمون است: «اخ» گاه مورخین «مخلوع» گویند و مراد «امین» برادر مأمون است. (یادداشت به خط مرحوم دهخدا) «دهخدا ۱۳۷۷: ذیل «مخلوع» و شاهد دهخدا هم دقیقاً همین بخش از ترجمه الفرج بعد الشده است. این طور که پیداست واژه‌ای که جزو واژگان خاص کتاب معرفی شده واژه مخلوع است که واژه خاص و نادری نیست.

۱۶.

«کنون با حدیث جعفر بن یحیی رویم و آنک رسم گریبان بهین او نهاد» (احوال و اخبار برمکیان، ۱۳۹۰: ۱۰۳).

ترکیب «گریبان بهین» در این متن به جز موردی که در بالا بیان شد، دوبار دیگر نیز تکرار شده است. (نک: همان، ۹۹) این ترکیب تا جایی که نگارنده جست‌وجو کرده است در جایی دیگر یافت نشد. جاحظ، جهشیاری و ابوهلال عسکری به گریبان خاصی که جعفر برمکی، گردن خود را با آن می‌پوشانده اشاره کرده‌اند:

ذکروا أن جعفر بن یحیی کان أول من عرض الجربانات (جاحظ ۲۰۰۲، ۳/ ۲۳۲).
أول من اتخذ الجربانات العراض جعفر بن یحیی و کان طویل العنق، فأراد ان یسترها بعرض الجربان (ابوهلال عسکری ۱۴۰۸: ۳۴۲).
و کان جعفر طویل العنق، و هو أول من عرض الجربانات (جهشیاری ۱۴۰۸: ۳۳۲).

واژه «عراض» که ابوهلال عسکری بعد از «جربانات» به کار می‌برد جمع عریض به معنای پهن است (نک: زمخشری ۱۳۸۶: ۴۱). به نظر می‌رسد واژه بهین در متن تصحیفی باشد از واژه بهین به معنای «فراخ و گشاده» (دهخدا، ۱۳۷۳: ذیل بهین).

منابع

– ابن ندیم، محمد بن اسحاق، الفهرست، به تصحیح محمدرضا تجدد، تهران: چاپخانه مروی، چاپ دوم، [بی‌تا].

- ابوالفرج الإصفهانی، علی بن الحسین، *الأغانی* (ج ۱۴)، بیروت: دار إحياء التراث العربی، ۱۹۹۴م / ۱۴۱۵ق.
- ابوهلال عسکری، *الأوائل*، به تصحیح محمد السید الوکیل، طنطا: دار البشیر، ۱۹۸۷ / ۱۴۰۸.
- *احوال و اخبار برمکیان*، (از دو مؤلف ناشناخته)، به تصحیح میرهاشم محدث، تهران: انتشارات دکتر محمود افشار یزدی، ۱۳۹۰.
- بووا، لوسین، ۱۳۵۲، *برمکیان*، ترجمه عبدالحسین میکده، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- تنوخی، ابوعلی محسن بن علی، *الفرج بعد الشده*، به تصحیح عبدود الشالجي، بیروت: دار الصادر، ۱۹۷۵.
- جاحظ، ابوعثمان عمر بن بحر، *البيخلاء*، به تصحیح عباس عبدالساتر، بیروت: دار و مکتبه الهلال، ۱۹۸۸.
- جاحظ، ابوعثمان عمر بن بحر، *البيان والتبيين*، به تصحیح علی ابوالملحم، بیروت، دار و المکتبه الهلال، ۲۰۰۲.
- جاحظ، ابوعثمان عمر بن بحر، *الحيوان*، به تصحیح محمد باسل عیون الاسود، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۲۰۰۳ / ۱۴۲۴.
- جهشیاری، ابوعبدالله محمد بن عبدوس، *کتاب الوزراء و الکتاب*، بیروت: دارالفکر الحدیث، ۱۹۹۸ / ۱۴۰۸.
- دزی، ر. پ. آ، ۱۳۴۵، *فرهنگ البسه مسلمانان*، ترجمه حسینعلی هروی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- دهخدا، علی اکبر، ۱۳۷۳، *لغتنامه*، چاپ اول از دوره جدید، تهران: دانشگاه تهران.
- دهستانی، حسین بن اسعد، *فرج بعد از شدت*، به تصحیح اسماعیل حاکمی (۳ جلد)، تهران: انتشارات اطلاعات، ۱۳۶۳.
- زمخشری، محمد بن عمر، *مقدمه الادب*، تهران: مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه تهران، ۱۳۸۶.
- زوزنی، قاضی ابوعبدالله حسین بن احمد، *کتاب المصادر*، به اهتمام تقی بیفش، تهران: نشر البرز، ۱۳۷۴.
- سعیدی، سارا، ۱۳۹۴، *بررسی انتقادی تصحیح کتاب «احوال و اخبار برمکیان»*، *آینه میراث*، ش ۵۶، ص ۱۶۷-۱۸۳.
- طبری، محمد بن جریر، *تاریخ الرسل و الملوک (تاریخ طبری)*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: اساطیر، ۱۳۷۵.